

دین و دموکراسی

در این شماره، مطلبی داریم که از مجله 'آمریکایی' لوس آنجلس تایمز برگرفته و ترجمه کرده ایم؛ این مطلب گزارشی کوتاه است که این مجله آمریکایی از آراء 'عبدالکریم سروش' و مقام او به عنوان «مارتین لوتر اسلام» ارائه داده است. این مقاله را نه به این دلیل که با همه ادعاهای آن موافق بوده ایم بلکه از آن رو برگزیده ایم که با زبانی دیگر و بیانی شاید جانبدارانه، از یک جریان فکری در قلمرو اندیشه اسلامی معاصر سخن می گوید. ما پیش از این به دفعات درباره پدیده 'روشنفکری به ظاهر دینی' و جریانی که ارزشها و اعتبارات تمدن جدید اروپایی را 'اصل' فرض گرفته و مفاهیم و معانی دینی را بر مبنای این 'عقل عصری' به قول مبدع آن 'فهم عصری' می کند، سخن گفته ایم. سابقه این قبیل 'تفسیرهای عصری' در اندیشه کلامی و سیاسی معاصر به منورالفرکان صدر مشروطه می رسد. به افرادی چون 'عبدالرحیم طابوف' و 'مستشارالدوله' آنها که دقیقاً بر مبنای همین عصری انکاری مفهوم 'بیعت' را معادل 'دموکراسی' می گرفتند و از مفهوم 'شورا' تعبیر به دفاع بین مبین اسلام از پارلمانتاریسم و نظام دموکراسی لیبرال می کردند. قصد ما این نیست که بگوییم اسلام با دموکراسی ناسازگار است؛ زیرا که برای چنین ادعایی، ابتدا باید پرسید که مقصود از دموکراسی چیست؟ اگر از دموکراسی همان معنای افواهی و رایج آن را طلب می کنیم یعنی حکومتی که با رضایت و حمایت اکثریت مردم تحقق می یابد، طبعاً در این معنا حکومت اسلامی و سیستم سیاسی اسلام موافق دموکراسی و بلکه دموکراتیک است زیرا حکومت اسلامی نوعاً در سرزمینی پدید می آید که اکثریت مردم آن مسلمان و طرفدار حکومت اسلامی هستند و اساساً حمایت و رضایت مردم، شرط تحقق حکومت اسلامی است. اما این یک وجه قضیه است؛ اگر دموکراسی را در معنای خاص آن یعنی نوعی فلسفه زندگی اجتماعی و نظام حکومتی در نظر بگیریم که مبنی بر اهواء و آراء و عقل نفسانی بشری است و معیار تشخیص 'درست' و 'غلط' در آن، امری کاملاً کفی است، آن گاه به هیچ روی نمی توانیم دموکراسی را معادل تفکر سیاسی اسلامی و یا قابل جمع با حقیقت دیانت بدانیم. دموکراسی همچنان که فیلسوفان مروج آن مطرح کرده اند یک فلسفه زندگی اجتماعی و سیاسی است که بر مفروضات غیر دینی و اومانیستی بنا شده و در پایداری و غایبات خود با دیانت الهی قابل جمع نیست. دموکراسی حق قانونگذاری و حاکمیت را از آن 'بشر' می داند و بشر را در تعریفی خودبندیدانه و اومانیستی می شناسد. در نظام های دموکراسی، بشر 'حیوان اقتصادی' آدم اسمیت است و اخلاقیات او بیوتیکتاریانیستی است؛ نوع نظام های حکومتی 'دموکراسی لیبرال' و 'پارلمانتاریستی' دقیقاً تجسم تصور اندیشه اومانیستی و مفرز آن نسبت ما بین بشر و عالم و مفهوم 'قدرت' است. این پنداری خطاست که دموکراسی (در معنای خاص و تخصصی آن) را صرفاً یک روش حکومتی که در هر حوزه 'تفکری و در هر قلمرو تمدنی قابل اجزاست ببنداریم. این باور را نظریه پردازان معاصر دموکراسی در جوامع غربی هم قبول ندارند. 'دموکراسی' تجسم اجتماعی و سیاسی اومانیسم است و بشر و نسبت او با مبدأ و عالم و آدم در تفکر دموکراتیک به شیوه ای خودبندیدانه و نفسانی تعریف می گردد، که این نسبت به طور ماهوی با تعریف دینی بشر و نسبت دینی مابین آدم و عالم تماماً مخالف و بلکه متناقض است.

در قلمرو تفکر اسلامی، حاکمیت از آن خداست و مقام اصلی بشر، مقام بندگی خداوند است. آزادی و ارتقاء معنوی و تکامل وجودی آدمی در کرب و تقوا و بندگی حقیقی او به درگاه ربوبی است که این امر قرب نسبت به حق را سبب می شود و رشته اتصال به مبدأ را محکم می کند. و پیامبران در این میان آورندگان تعالیم الهی و کلام خداوند هستند تا آدمی زندگی خود را بر مبنای 'قانون الهی' بنا کند؛ زیرا این قانون یگانه تضمین کننده سعادت و آزادی اوست. قانون الهی ثابت و روشن و مشخص است و در قالب احکام معین بیان گردیده و در همه ادوار ماهیت ثابت دارد. این ثبات نه نقطه ضعف که کانون قوت است. قانون الهی ثابت است، زیرا که دین برای همه دوره ها و مقاطع است و حقیقت امر الهی تابعی از چرخش زمان تقویمی نیست. قانون الهی منطبق بر شکوفایی و کمال فطرت آدمی است و فطرت آدمی، گوهر الهی ثابتی است که در لحظه لحظه زندگی و در همه مراحل تاریخی بشر را به تب و تاب شناخت و قرب به 'کمال مطلق' واداشته است. قانون الهی مطلق است و تابع زمان و مکان نیست زیرا که فطرت آدمی، ثابت است و اساساً حقیقت آدمی در خلقت او یعنی در فطرت نهفته است. آنها که از نسبی بودند دین و عصری بودن آن سخن

■ دموکراسی،
نه تحقق آزادی که
عین بردگی بشر،
در اسارت
سرمایه سالاری و
تکنوکراسی است.
دموکراسی از
مظاهر عقل
نفسانیت زده و
کمی اندیش
عصر جدید است
و به معنای
استکبار بشر
(بشری که
بشریتش با کیسه
پول بورژوازی
تعیین می شود)
در مقابل خداست.

■ در قلمرو تفکر اسلامی، حاکمیت از آن خداست و مقام اصلی بشر، مقام بندگی خداوند است، آزادی و ارتقاء معنوی و تکامل وجودی آدمی در گرو تقوا و بندگی حقیقی او به درگاه ربوبی است.

■ دموکراسی، حاکمیت طمع و حرص و آز و غلبه غفلت تمام عیار بر بشر است، دموکراسی، مرگ آزادی است، نفی و انکار عزت و کرامت آدمی؛ و بیگانگی بشر با خود و خداست.

می گویند و به خیال خود قصد دارند مساله «ثبات» و «تغییر» در دین را حل کنند ناگزیر باید به افکار فطرت الهی بشر بپردازند و چنین نیز کرده اند و مفهوم اسلامی فطرت انسان را به مسلخ دیدگاههای رفتارگرایانه علوم اجتماعی غربی برده اند. البته انکار مفهوم فطرت و مسخ معانی دینی و تحریف تعریف بشر در حوزه تفکر دینی و... همگی از مقدمات و لوازم عصری انکاری و طرح نظریه «حکومت دموکراتیک دینی» است.

با انتقاد به نظریه «حکومت دموکراتیک دینی» آیا می خواهیم از «استبداد دینی» دفاع کنیم؟ به هیچ روی چنین نیست. اساساً دموکراسی در مقابل دیکتاتوری قرار ندارد که نفی یکی به معنای تأیید دیگری باشد. دموکراسی خود نوعی دیکتاتوری است. دیکتاتوری اهواء نفسانی فردی و جمعی. دیکتاتوری بانکداران و دلالان و بورس بازان و دیگر بورژواهایی که آدم اسمیت آنها را تجسم «حیوان اقتصادی» موردنظر خود می دانست. دموکراسی، دیکتاتوری سرمایه و غارت و استثمار و پول پرستی و نفس پرستی است. دموکراسی، دیکتاتوری مستکبران و متجاوزان به حقوق الهی و حریم معنوی و حقیقت فطری آدمی است. دموکراسی، عین ارتجاع است، بازگشت به جاهلیت شرک و کفر است و در آن مهر و معنویت و فرزاندگی سراغی نمی توان گرفت.

دموکراسی، حاکمیت طمع و حرص و آز و غلبه غفلت تمام عیار بر بشر است. دموکراسی، مرگ آزادی است، نفی و انکار عزت و کرامت آدمی و بیگانگی بشر با خود و خداست. تحقق دموکراسی به معنای نفی آرمانهای متعالی و نفی آزادی و آزادی حقیقی بشر است. نهایت دموکراسی، پوچی و بن بست و واژدگی و بیماری است. تمامی نظام های دموکراتیک امروز بیمارند و مرگ خویش را به نظاره نشسته اند؛ بیماری آنها مرگ انسانیت آدمی و مسخ ساحت متعالی وجود آدمی است. زمان نویسان و معلمان اخلاقی و متکلمان و متفکران بسیاری از بحران و بیماری دموکراسی در غرب سخن گفته اند. نکته اینجاست که این بیماری امر عرضی نیست؛ عین ذات دموکراسی و مدرنیته است و برخلاف آنچه برخی چهره های به ظاهر آکادمیک مزدور «سیا» می گویند، دموکراسی افق فراروی فردای ما نیست.

فردای بشر، فردای ایمان و دیانت است. فردای معنویت و آزادی است و دموکراسی نه تحقق آزادی که عین برتری بشر، در اسارت سرمایه سالاری و تکنوکراسی است. دموکراسی در مبادی و غایات و در مفروضات و اهداف و در نوع و نحوه تحقق نظام حکومتی بر تضاد با تفکر اسلامی و هر نوع تفکر دینی دیگر قرار دارد و به هیچ روی با دیانت جمع پذیر نیست. دموکراسی از مظاهر عقل نفسانیت زده و کمی اندیش عصر جدید است و به معنای استکبار بشر (بشری که بشریتش با کیسه پول بورژوازی تعیین می شود) در مقابل خداست. دموکراسی، اعراض از حق و ضدیت با آزادی و آزادی حقیقی بشر است. انکار «حکومت دموکراتیک دینی» اگر به معنای تحقق حاکمیت دیانت و معنویت باشد، به معنای اثبات آزادی واقعی و عروج و کمال بشری و نفی دیکتاتوری مدرن است. دموکراسی، استبداد مدرن است که خود را «آزادی» می نامد و از این رو فریبا می گردد. ما با نفی دموکراسی، آزادی حقیقی بشر را می جوئیم، آزادی ای که در بندگی حضرت حق و بر قرب به معبود و بر ذیل ولایت و ولایت تحقق می یابد. آزادی ای که به معنای کمال و سعادت و رشد آدمی است و در چهارچوب دیانت و معنویت تحقق می یابد. آزادی ای که عین آزادی و بندگی حق است و نه بندگی سرمایه و بندگی نفس اماره. دموکراسی، حاکمیت دروغ و تزویر است و با دیانت که عین قرب به حقیقت است جمع پذیر نیست. آنها که از جمع میان دین و دموکراسی سخن می گویند یا باید قائل به تحریف و مسخ حقیقت دین باشند، یا معتقد به تغییر تعریف و ماهیت دموکراسی؛ و عصری انکاران در کشور ما آن گونه که از داعیه ها و سخنان و کردارشان بر می آید قائل به اوکی هستند.

شاخه ای از جریان روشنفکری به اصطلاح دینی در کشور ما، در مقطع کنونی همه توان خود را متمرکز کرده است تا نسبی اندیشی در قلمرو تفکر دینی و کردن گذاشتن به اعتبارات و مشهورات اومانستی به عنوان حقایق عصری و مسخ تعالیم دینی جهت انطباق با عقل عصری و ترویج التقاط اندیشی را، در قالب یک نظریه منسجم و تئوریک مطرح نماید و نتیجه غائی این تلاش، همان گونه که از سخن مدعیان پیداست، ترویج لیبرالیسم و نظام دموکراسی لیبرال و نظریه «حکومت دموکراتیک دینی» است؛ که در حقیقت خود چیزی نیست مگر حاکمیت تکنوکراسی و مسخ دیانت. برای ترویج چنین نظریه هایی، برخی زمینه های مساعد اجتماعی نیز وجود دارد و گروهها و طیف های مختلفی هستند که هدف و برنامه خود را تحقق چنین امری قرار داده اند. آنچه امروز روی می دهد یک تجربه بزرگ از یک رویارویی تعیین کننده و سرنوشت ساز مابین پاسداران تفکر اصیل اسلامی و حقیقت دیانت از یک سو و مروّجان التقاط و نسبی انکاری و سرمایه سالاری و تکنوکراسی که با نقاب آزادیخواهی به میدان آمده اند، از سوی دیگر است.

مدعیان خواهان تحقق نحوی «پروتستانتیسم اسلامی» هستند و آنها که از تاریخ غرب در پانصد سال اخیر مطلعند، می‌دانند که پروتستانتیسم جریانی بود که مسیحیت سنتی و کلیسایی را به مسلخ اومانیسیم و نفسانیت مدرن برد (ما بیان واقع می‌کنیم و قصد دفاع از مسیحیت کلیسایی نداریم، زیرا که آن را عین حقیقت دیانت ندانسته و انحرافی از تعالیم حضرت مسیح (ع) و مسیحیت حقیقی می‌دانیم) و امروزه، مدعیان پروتستانتیسم اسلامی و مارتین لوترهای اسلام آمده‌اند تا تعالیم دینی را با مشهورات اوماننیستی زمانه منطبق سازند و به قول خود «عصری» کنند. در این میانه آنچه از میان می‌رود، حقیقت دین و خلوص و اصالت تفکر اسلامی است، از این روست که دینداران و اهل معنویت و آنان که درد دین دارند مدتی است به صحنه آمده‌اند و هرکس به طریقی به نقادی و تحلیل و تبیین آنچه می‌گذرد می‌پردازد. ما نیز در حد توان سهم خود را ادا می‌کنیم و آن که پیروز است و می‌ماند یقیناً سخن حق است و دین خدا.

□

خرداد ماه امسال مصادف بود با ششمین سالگرد ارتحال حضرت امام خمینی (ره). بی‌تردید تاریخ معاصر ایران و جهان مرکز از تاثیر و حضور یاد و نام و اندیشه‌های بلند ایشان بری نخواهد بود. امام بزرگ‌ترین نماینده تفکر اصیل اسلامی و احیاگر حقیقت دیانت محمدی (ص) در روزگار سیطره کفر و شرک مدرن بوده‌اند. ایشان معمار انقلاب دینی و حکومت اسلامی در روزگار غلبه لائیسیتیه و اوماننیسم بودند. امام تجسم جمع عرفان نظری و عملی و تحقق همه وجود یک انسان کامل مسلمان به عنوان مومن اهل زهد و پیکارگر علیه ظلم بودند. در وجود ایشان حقیقت دین اسلام در مرتبه بالایی تحقق و عینیت یافته بود. ایشان عصر ما و بشر غفلت زده امروز را به بین و معنویت دعوت کردند و در جهان سلطه و ظلم مستکبران از حق و حقوق مستضعفان سخن گفتند و فرزاتگی عارفان و اصل را با دلیری و شجاعت سرداران فاتح در وجود خود جمع کرده و محقق نمودند.

بی‌تردید امام خمینی (ره) پرچمدار جهان فرداست. در فردای معنوی تاریخ بشر آرمانها و باورهای امام است که فراگیر شده و پرچم بیداری اسلامی را در سراسر این سیاره به اهتزاز درخواهد آورد. آنچه امام را از دیگر محبیبان و احیاء گران تفکر اسلامی متفاوت می‌کند در چهار وجه خلاصه می‌گردد: اولاً تأکید امام بر خلوص و اصالت تفکر اسلامی و احیاء اسلام ناب محمدی (ص) بی‌هیچ پیرایه‌ای؛ ثانیاً مقام بزرگ معنوی و علمی و روحانی ایشان که نظیر آن در دیگر مردان احیاگر تاریخ اسلام کمتر دیده شده است؛ و ثالثاً تلاش علمی و شجاعانه ایشان در مسیر جهاد و مبارزه که ایشان را از ایدئولوگها و مدعیان اهل نظر گریزان از جهاد و مبارزه متمایز می‌ساخت؛ رابعاً موفقیت ایشان در بنای حکومت اسلامی و به بار نشاندن بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ معاصر و تشکیل نخستین حکومت اسلامی متکی بر آرمانهای اصیل دینی در عصر غیبت که این امر جز از نشانه‌های عشایب خاص حضرت حق به این بزرگ‌ترین تجسم اسلام ناب در روزگار ما نبوده و نیست. بی‌تردید قرن ما و عصر فردای بشر قرن امام خمینی و عصر اوست. امام خمینی (ره) آغازگر و معمار بزرگ‌ترین رستاخیز بیداری اسلامی در میان ملت‌های مسلمان و در جهان معاصر است.

امام خمینی (ره) مسیر تاریخ امروز و فردای این سیاره را با شور و شعور عدالت طلبی، معنویت خواهی و حق پرستی رقم زده است و توان و قابلیت اندیشه اسلامی در بسیج توده‌های میلیونی مردم و تحقق نظام عدل و داد و بر هم ریختن بساط کفر و ظلم را به عیان به همگان نشان داده است. همان گونه که مقام معظم رهبری فرموده‌اند: «امام خمینی (ره)، یک حقیقت همیشه زنده است» و زندگی امروز و فردای مردمان این سیاره را با نور معنویت و انقلاب دینی روشن کرده است. امام تجسم عصر تازه‌ای است که در وجود ایشان و با پیام ایشان آغاز گردیده: عصر معنویت، و تاریخ فردای زمین جز این نخواهد بود.

■ امروز در کشور ما مدعیان پروتستانتیسم اسلامی و به اصطلاح مارتین لوترهای اسلام آمده‌اند تا تعالیم دینی را با مشهودات اوماننیستی زمانه منطبق سازند و به قول خود «عصری» کنند.

■ بی‌تردید امام خمینی (ره) پرچمدار جهان فرداست، در فردای معنوی تاریخ بشر، آرمانها و باورهای امام است که فراگیر شده و پرچم بیداری اسلامی را در سراسر این سیاره به اهتزاز درخواهد آورد.